

مورچه دارد
استراحت می‌کند

TOM GATES #16:
Mega Make And Do And Stories Too!
Text & Illustrations © Liz Pichon, 2019
Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی
حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی
فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن،
Scholastic، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، لیز پیشون، و ناشر خارجی آن،
اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌ی جای
دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی
کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای
دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت لیز پیشون این کار را کرده است.

ترجمه‌ای برای
آقای سورنا گلکار

سرشناسه: پیشون، لیز
Pichon, Liz

عنوان و نام پدیدآور: سرگرمی‌ها و کاردستی‌های حسابی و داستان‌های دیگر/ نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون؛ مترجم: بهرنگ رجبی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ص: مصور.

فروست: تام گیتس؛ ۱۶.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴۰۳۰-۵ دوره ۵: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۷۶۵-۹-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Mega make and do and stories too.
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱.
موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century.
شناسه افزوده: رجبی، بهرنگ، مترجم
رده بندی کنگره: PZ7
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲[ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۸۲۹۰۵

تام گیتس ۱۶ سرگرمی‌ها و کاردستی‌های حسابی و داستان‌های دیگر!

نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون

مترجم: بهرنگ رجبی

ویراستار: خاطره کردکریمی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: فریبا دولت‌آبادی

تایپوگرافی: فاطمه علیپور

چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۲۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۷۶۵-۹-۳

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴۰۳۰-۵

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۲۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

«همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

«هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

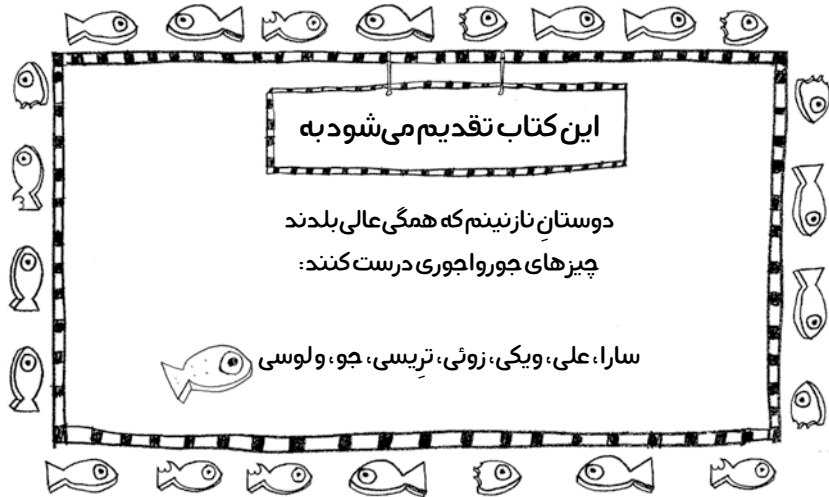
یک چیز حساسی
(این چیز حیرت آور کلاً کارِ خودم است)

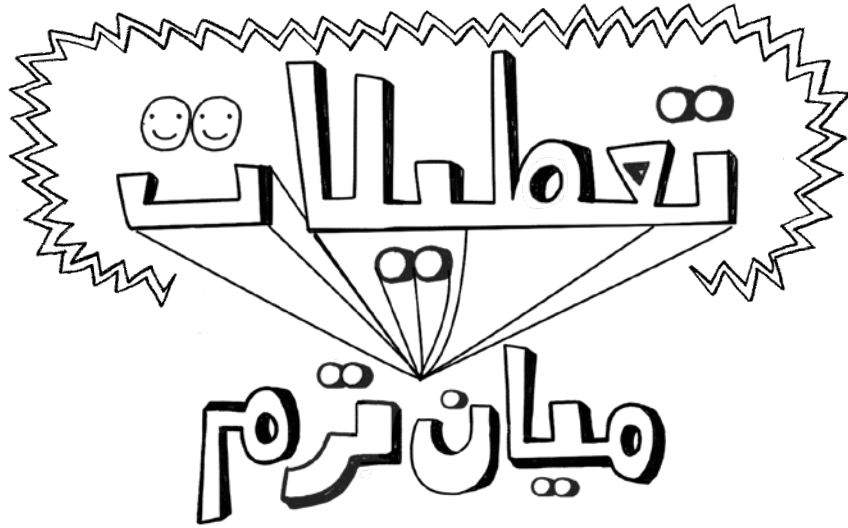


این کتاب تقدیم می شود به

دوستانِ نازنینم که همگی عالی بلدند
چیزهای جورواجوری درست کنند:

سارا، علی، ویکی، زوئی، تریسی، جو، ولوسی





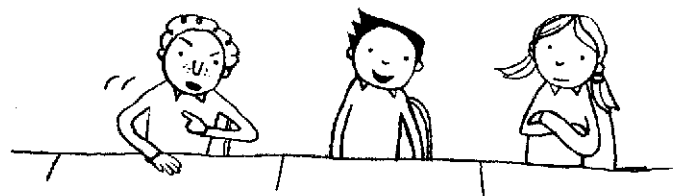
هفته ی دیگه ست و

تک به تک بچه های کلاس

یه هوا ←







«تو میان ترم چی کار می کنی امی؟»

معلوم است سؤالم حسابی رفته رو اعصابِ مارکوس.

«**هیرکن - من**» که هنوز برات نگفته ام تعطیلات چی کار قراره

بکنم. قبول کن دیگه، خیلی دلت می خواد بدونی.»

یادش می اندازم که: «من کارخونه ی تولید **شکلات** رفته ام
ها مارکوس.»



می گوید: «اونجا نمی رم که - یه کاریه خیلی بهتر از اونجا
رفتن.» بعد منتظر می شود جفتمان حدس بزنی چه کار
قرار است بکند.

ولی ما حدسی نمی زنیم.



مدتی طول می کشد تا بچه های کلاس آرام بگیرند و

سِرِ جاهایشان بنشینند. مارکوس آرام نمی نشیند و

هی بالا و پایین **می پرد**.



با صدای بلند به من می گوید: «**هی، تادم! تادم!** من تو این

تعطیلات قراره یک کاری بکنم که تو **توابش** رو هم نمی تونی ببینی.



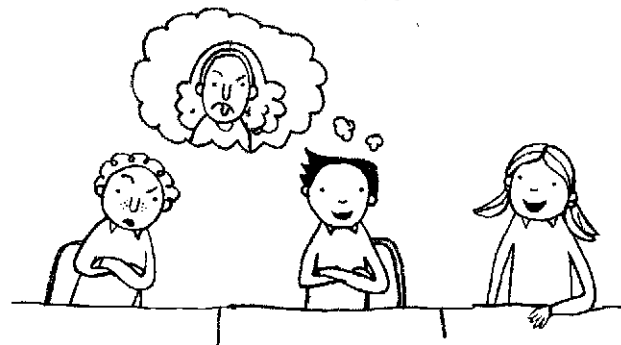
دلت می خواد بدونی چی کار؟

«**نه**، نه واقعاً.»

بعد رو می کنم به امی و عوضِ حرف زدن با مارکوس از **امی**

سؤالی می کنم.

امی ازم می پرسد: «تو **چون** رو یادت می‌آد؟»



«چون؟ هاه آره، خونه‌ی باباش این‌ها کنار خونه‌ی ماست. خودش هم

همیشه برای من شکلک‌های احمقانه  درمی‌آره و حتی از اون بدتر،

از **سَنابال** هم خوشش نمی‌آد.

منظورم اینه که آدم باورش نمی‌شه دیگه، می‌شه؟

چون **فیلِ رو اعصابه**.

این‌ها را جوری می‌گویم انگار همه‌شان همین الان

دوباره دارند می‌آیند جلوی چشمم.



امی بهم می‌گوید: «چون دوستِ منه. باباهامون هم با



همدیگه دوست‌اند، برای همین من یک روز تعطیلات رو

می‌رم خونه‌ی اون‌ها، چون چون به خاطرِ میان‌ترم برمی‌گرده خونه‌شون. فکر

کردم چون خونه‌ی شما کنار اون‌هاست، شاید تو هم دلت بخواد با ما یک

معاشرتی بکنی، یا شاید هم نه دیگه، چون **چون** خیلی رو اعصابته.»

(من از **کجا** باید می‌دانستم امی و چون با



همدیگر دوست‌اند؟)

برای بهتر کردنِ اوضاع، به حرف‌های قبلی‌ام اضافه می‌کنم که: «خب من

گفتم چون رو اعصابه... ولی ممکن هم هست عوض شده باشه دیگه.»



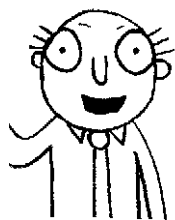
(اگرچه شرط می‌بندم هنوز هم از **سَنابال** خوشش

نمی‌آید.)

حرفِ روی اعصاب بودن شد؛ مارکوس طاقت نمی‌آورد که ما حدس بزنیم

تعطیلات چه کار می‌خواهد بکند و

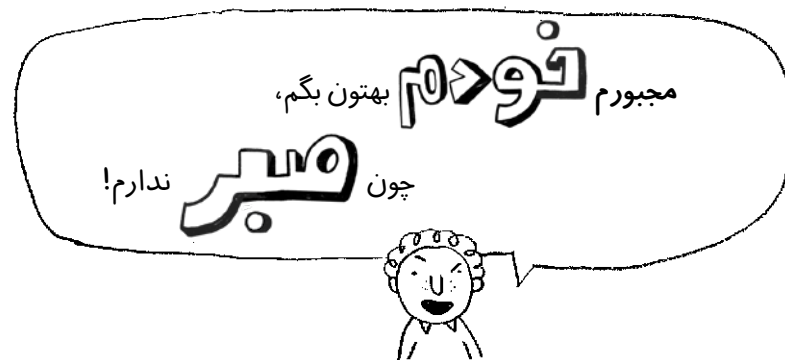
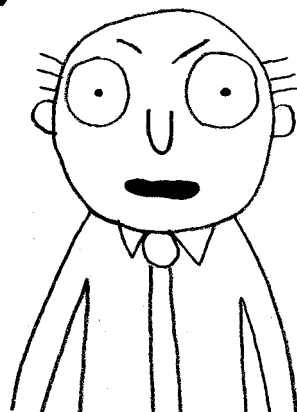




«بچه‌های کلاس ۱۵ اف،
حواستون رو بدید به من.
 لازمه همه تون این رو توی دفتر مشق هاتون
 بنویسید، لطفاً بنویسید.»

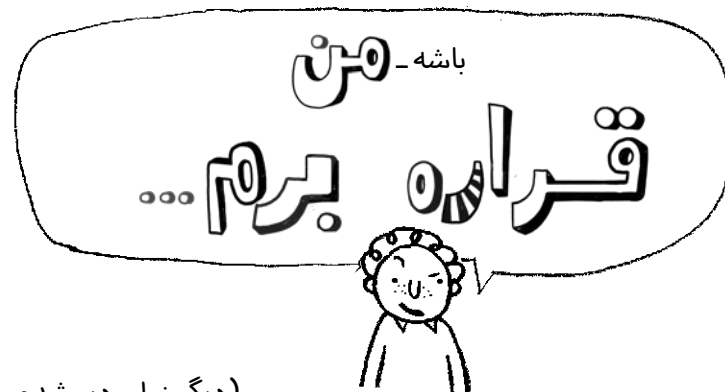
ٚ ٚ ٚ
 (آه...)

«تو طول این تعطیلات،
مشقتون اینه که...»



مجبورم **فرودم** بهتون بگم،
 چون **هسبر** ندارم!

چون **آقای فولرمن** دیگر از جایش پا شده،
 می‌گویم: «قبل اینکه درس شروع بشه، بهتره **سریع** بگی.»



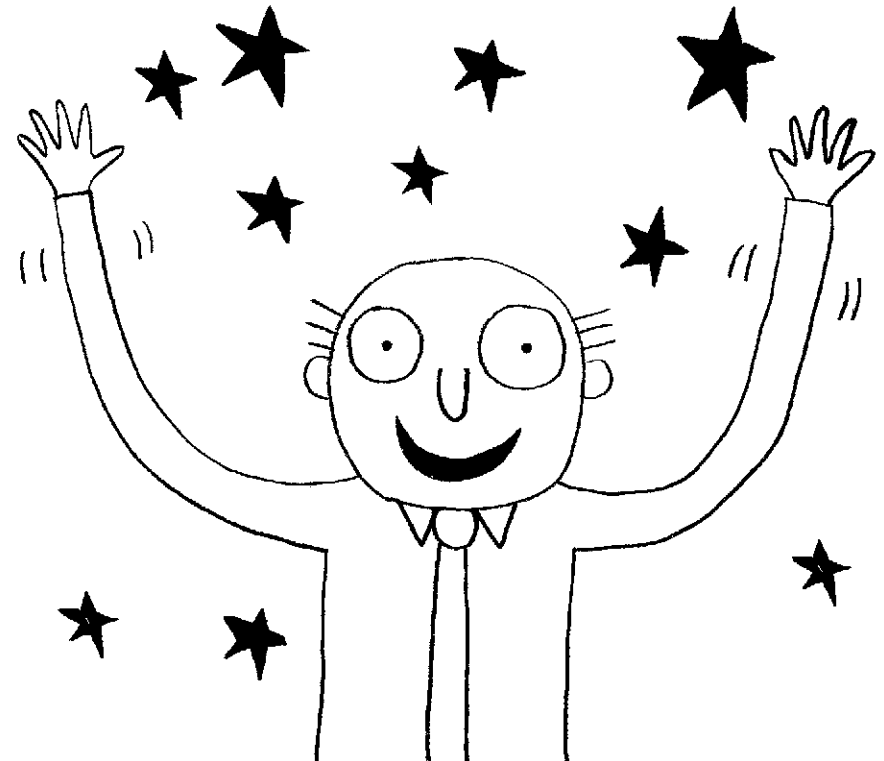
باشه - **من**
قرايه برم...

(دیگر خیلی دیر شده...)

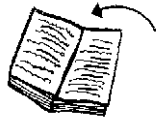
«...هیچ

مشقی

نویسید!

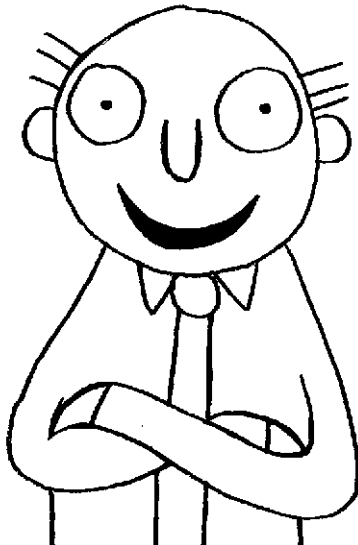


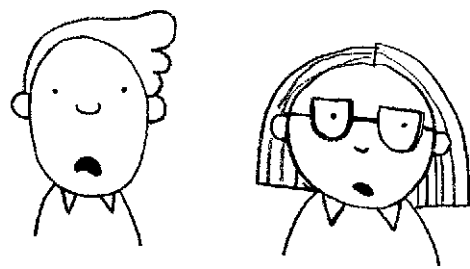
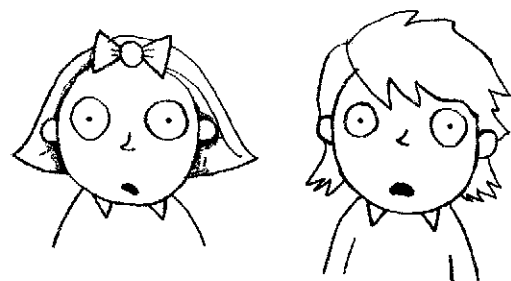
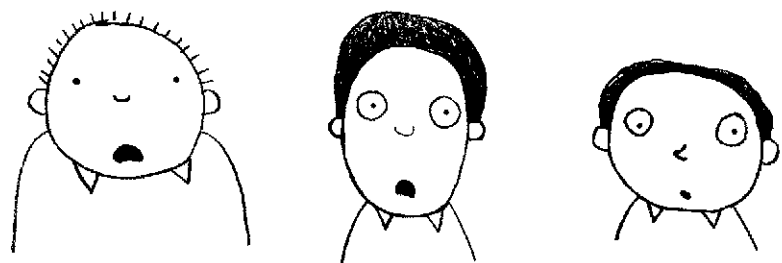
برای این تعطیلاتتون هیچ مشقی نمی‌دم.
دوست دارم همه تون یک استراحتی بکنید!
لطفاً خواندنِ درس‌هاتون رو ادامه بدید و اگه
حس کردید دلتون می‌خواد چیزی بنویسید،
خیلی هم خوبه که این کار رو بکنید.



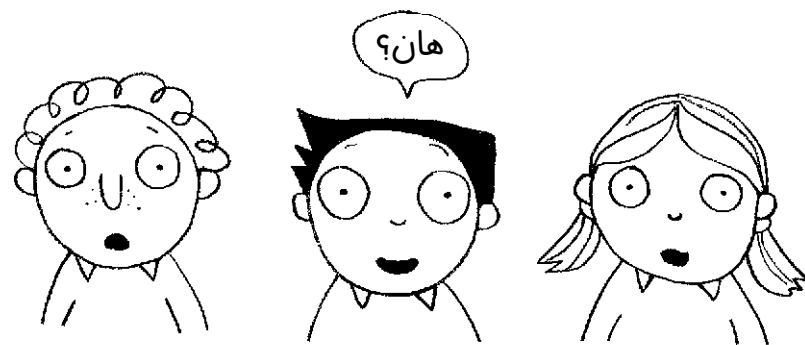
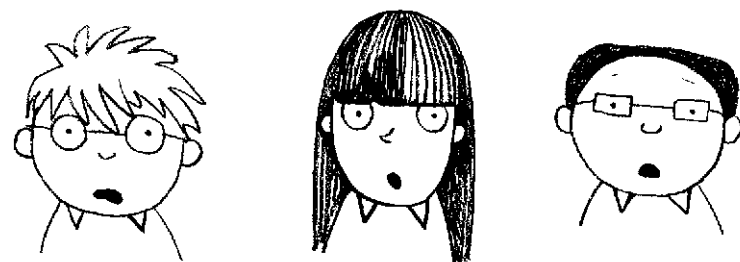
از اوقات فراغتتون

لذت ببرید.»

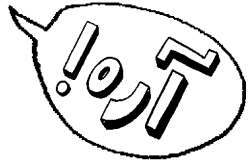




فورده اند!



کل بچه های کلاس



بچه‌های کلاس انگاری خیلی هیجان زده‌اند و

کلی از بچه‌ها دارند می‌گویند

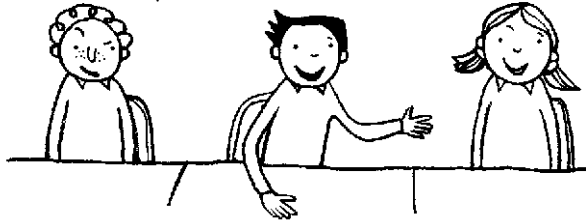
«من هم بهشان ملحق می‌شوم و مشتّم را می‌بَرَم»

بالا. به اِمی می‌گویم: «**مالی شتر!**»

هیچ مشقی نداریم و روزِ **شترات** هم هست!

اِمی جوری نگاهم می‌کند انگار آدم عجیب و غریبی دیده.

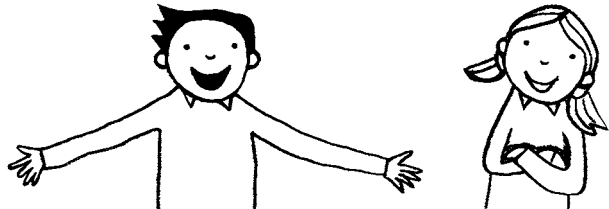
می‌پرسد: «دوباره می‌گی تاَم؟»



«روزِ **شترات** - یا روزِ طبیعت، که می‌ریم بیرون حشره نگاه

می‌کنیم. مارک کلامپ هم احتمالاً یک جونورِ عجیبی می‌آره با خودش، خب

خوش می‌گذره دیگه، هان؟» مارکوس ملدرو می‌زند زیر **فتره**.



اِمی می‌پرسد: «**آقای فولرمن** واقعاً گفت **هیچ** مشقی نداریم؟»

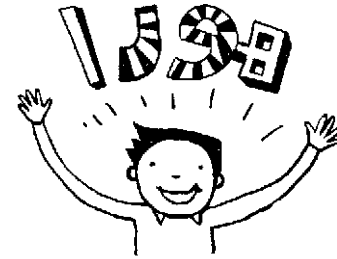


می‌گویم: «فکر کنم همین رو گفت!»



مارکوس تکرار می‌کند: «**هیچ** مشقی نداریم...»

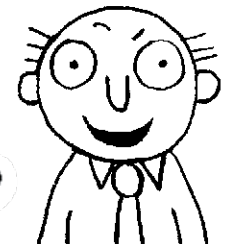
طول می‌کشد تا آدم‌ها بتوانند این خبر را هضم کنند.



«به نظر می‌آد همه تون خیلی راضی اید از این قضیه!

ضمناً یادتون نره اولین دوشنبه‌ی بعدِ تعطیلات روزِ

حشرات مدرسه‌ست. خب؟»

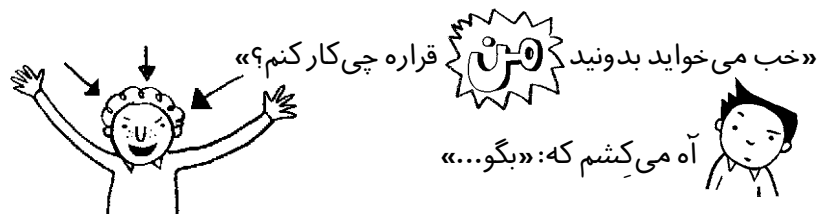


«محرکه!»

یک روز دیگه هم مدرسه نمی‌آییم و مشق هم نداریم!

(از همین الان به نظرم تعطیلاتِ میان‌ترمِ محشری می‌آید.)

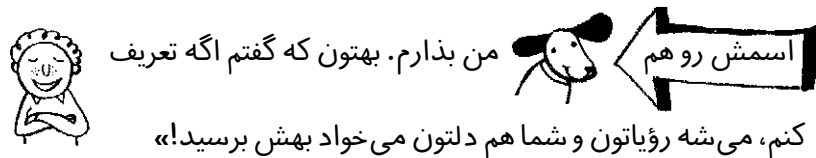
مارکوس دست از **فتر** می‌کشد و در نتیجه موفق می‌شود بگوید:



«خاله‌م داره برای نگهبانی از حیاط خونه‌اش سرپرستی

یک **توله‌سگ** رو قبول می‌کنه

و قراره برای تحویل گرفتنش، من هم همراه خاله‌ام برم. اجازه داده



مارکوس راست می‌گوید. من عاشقِ اینم که چنین کاری کنم.

می‌گویم: «شاید دلیا که بزرگ شد و از خونه‌ی ما رفت، من هم

بتونم بالاخره یک سگ برای حیاطمون بیارم.»



ازش می‌پرسم: «چی این قدر **فتر** داره؟»

«تو فتره‌داره! روزِ محشرات»



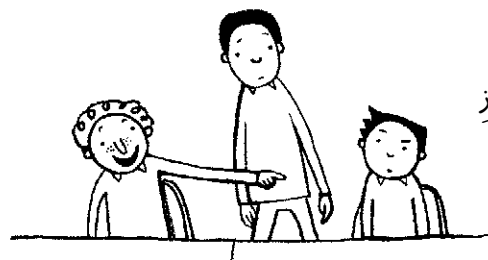
دیگر دارد شبیه دیوانه‌ها می‌خندد، یک‌کم زیاده‌روی

است دیگر. لبروا دارد از کنار میزمان رد می‌شود و مارکوس ماجرا را

برای او هم تعریف می‌کند.

«تام فکر می‌کنه توی مدرسه روزِ

محشرات داریم!»



لبروا می‌پرسد: «نداریم؟»



«تو دیگه نه!»

مارکوس دوباره می‌افتد به خنده.

امی توضیح می‌دهد که: «واقعیت اینه که روز رسیدگی به

مدرسه‌ست تام. یعنی روزی که معلم‌ها کارهای دیگه می‌کنند و در نتیجه ما

هم نباید بیایم مدرسه..»

هنوز هم به نظرم هیچ مشکلی نیست!

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا:
این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است.
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر